

حاج ابراهیم خان کلانتر

در تحول از زندیه به قاجاریه

حسین احمدی
دبیر تاریخ شهر لامرد



اشاره:

حاج ابراهیم خان کلانتر شیرازی، یکی از چهره‌های مهم سیاسی در تاریخ معاصر ایران است که در فرود زندیه، فراز قاجاریه، نقش به‌سزایی ایفا کرد و با روی گردانی از لطفعلی خان زند، زمینه انتقال قدرت از سلسله زندیه به آغامحمدخان قاجار را فراهم ساخت. در مورد علت‌ها و انگیزه عملکرد او در آن برهه از تاریخ ایران، از دیدگاه‌های مختلف سخن گفته شده است. این نوشته می‌کوشد، با نقل و نقد این نظریات، به حیات سیاسی حاج ابراهیم خان کلانتر، نگاهی تازه بیفکند و در جایگاه دیوان سالاری ایرانی در آن دوره، کنکاش و کاوش کند.

شرح حال حاج ابراهیم خان کلانتر

به استناد منابع تاریخی، حاج محمد ابراهیم شیرازی، معروف به حاج ابراهیم خان کلانتر، فرزند حاجی هاشم شیرازی است که اجدادشان ابتدا از قزوین به شیراز آمدند و در سایه وصلت با خاندان حاجی قوام شیرازی، صاحب نام و نشان شدند. جد حاج ابراهیم، حاج محمود، از تاجران معروف شیراز بوده است.^۱ حاج محمد هاشم پدر حاج ابراهیم، در آغاز پیرو آیین یهود بود و آشر نام داشت. حاج محمد هاشم، مدتی پنج محله «حیدری نشین» شیراز را کدخدایی کرد.

پس از شورش قیاقلی آقای قورت چارچی باشی در شیراز، نادر افشار که به قصد سرکوبی شورش وی، از اصفهان به شیراز در حرکت بود، وقتی در بین راه از خودکشی قیاقلی آقا با خبر شد، از آمدن به شیراز متصرف و از آباده عازم کرمان شد. لیکن عمال، ضباط و کلانتران فارس را نزد خود فرا خواند و به فرمان او، میرزا باقر، وزیر فارس، میرزا اسماعیل، کلانتر شیراز، نه نفر مستوفی شیرازی و عده‌ای کلانتر را، از هر دو چشم نابینا کردند و حاجی محمد هاشم، تنها یک چشم خود را از دست داد.^۲ بنا به نقل میرزا محمد کلانتر، ظاهرأ وساطت میرزا محمد حسین شریفی، دایی او، مانع از آن شد که حاجی هاشم، هر دو چشم خود را از دست بدهد.^۳ به نظر می‌رسد که بعد از این ماجرا، حضور سیاسی حاجی هاشم پایان یافته است، اما منصب کدخدای محلات حیدری خانه شیراز، در بین اخلاف او به ارث ماند.

از حاجی هاشم، شش پسر به جا ماند که حاج ابراهیم سومین آن‌ها بود. در دوران حاکمیت زندیه در شیراز، او منصب پدر را به ارث برده و در عصر تسلط نواب غفران مآب بیگلربیگی، به دلیل احسان و خدمت به شاهزاده زند، کدخدایی کل «حیدری خانه» شیراز، به او واگذار شده بود.^۴

بعد از مرگ کریم خان زند، جنگ و نزاع، بین بزرگان و مدعیان سلسله زندیه در گرفت و چندین نفر برای مدت کوتاهی به قدرت رسیدند که در نهایت، علی مرادخان زند، با پیروزی بر دیگران، شهر شیراز را به تصرف خود درآورد. اما به دلیل نارضایتی مردم شهر از او، پس از شش ماه اقامت در شیراز، به اصفهان رفت. او برای این که از بروز شورش در پایتخت زندیه جلوگیری کند، جمعی از بزرگان این شهر را با خود به اصفهان برد که حاج ابراهیم نیز یکی از آن‌ها بود. ظاهرأ او در کشمکش‌های بعد از کریم خان زند، نقش مؤثری در تحولات سیاسی داشته است و با حمایت از صادق خان، برادر کریم خان، موجب خشم علی مرادخان و تبعید خود به اصفهان شده است.^۵ اقامت اجباری و سه ساله حاج ابراهیم در اصفهان نیز، مانع از تعلق خاطر او به صادق خان و فرزندان او نشد و با آشکار شدن طغیان جعفرخان زند، فرزند صادق خان، و برادر ناتنی علی مرادخان، لحظه‌ای در حمایت از وی تردید نکرد.

با مرگ علی مرادخان در ۱۱۹۹ هـ (۱۷۸۵ م)، حاج ابراهیم به کمک اعیان و بزرگان شیرازی ساکن اصفهان، باقرخان خراسانی را فراری داد و مقدمات به قدرت رسیدن جعفرخان زند را فراهم کرد. پس از آن که میرزا محمد، کلانتر شیراز، از آمدن به این شهر، به دلیل کثرت عیال و اطفال^۶، و یاتردید و تعلل^۷، امتناع کرد و در اصفهان ماند، جعفرخان، حاج ابراهیم را به عنوان کلانتر شیراز انتخاب کرد. وی نیز در طول سلطنت شاه زند، برای جلب رضایت و نظر او، از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. حاج ابراهیم کلانتر، پس از کشته شدن جعفرخان، و در دوره حاکمیت هفتاد روزه صیدمرادخان، باز به ولی نعمت خود وفادار ماند و هنگام حرکت لطفعلی خان زند از بوشهر به شیراز، لشکریان صیدمرادخان را که به فرماندهی شاه مرادخان، برادر او، برای مقابله با شاهزاده زند، از شیراز خارج شده بودند، تطمیع و تحریک کرد و زمینه قتل شاه مرادخان را در برازجان فراهم آورد.^۸ وقتی که لطفعلی خان به کازرون رسید نیز، حاج ابراهیم کلانتر، به همراه میرزا محمد حسین و میرزا حسن فسایی، و اعیان زندیه و شیراز، به هواخواهی او بر صیدمرادخان شوریدند و وی را در حصار ارگ کریم خانی حبس و زمینه به قدرت رسیدن شاهزاده زند را فراهم کردند. لطفعلی خان نیز پس از تصاحب قدرت، حال و احترام اعیان شیرازی را رعایت کرد و به پاس زحمات و خدمات حاج ابراهیم، او را بر منصب قبلی باقی گذاشت و به شفاعت او، از جرم و گناه بسیاری، گذشت و آن‌ها را بخشید.

اما به راستی چه شد که این پیوند دوستانه، در اندک زمانی بعد، به خصومت و دشمنی تبدیل شد و حاج ابراهیم کلانتر که تا این زمان ارادت و محبت بی‌شائبه خود را نثار شهریار زند، پدر و جدش کرده بود، یکباره به ولی نعمت خود پشت کرد و زمینه سقوط او و خاندانش را فراهم ساخت؟!

کالبدشکافی واقعه

عموم محققان و مورخان که به ریشه‌یابی و بررسی دلایل و عوامل بروز اختلاف و دشمنی، بین حاج ابراهیم کلانتر و لطفعلی خان زند پرداخته‌اند، نظرات و دیدگاه‌های خود را درحول و حوش چند محور طرح و ترسیم کرده‌اند و ما، قبل از نتیجه‌گیری قطعی، به نقل و نقد این نظرات می‌پردازیم.

گروه نخست کسانی هستند که ضمن حمایت از حاج ابراهیم کلانتر، لطفعلی خان را در ایجاد نارضایتی و روی گردانی کلانتر از خاندان زندیه، مقصر می‌دانند و معتقدند: او که پیش از رسیدن به قدرت، نزد خاص و عام به صفای طبع و مهربانی مشهور بود، پس از رسیدن به سلطنت، به طرزی غیرقابل تحمل، مغرور و متکبر شد^۹ و اطرافیان را از خود بیزار کرد. متأسفانه، خوی آمرانه، سخت‌گیری و غرورش به او اجازه نمی‌داد که از کسی دل‌جویی کند



و این عمل، باعث شد که خانواده‌های بزرگی دست از حمایت او بردارند.^{۱۱} شهریار زند، با وجود شجاعت، رشادت و مردانگی که در میدان جنگ از خود نشان می‌داد، در عرصه سیاست، تدبیر و تجربه بی‌مایه بود و به خاطر غرور و جهل، به نصیحت خیراندیشان گوش نمی‌داد و همین عیب‌ها، مانع از آن شد که او بتواند از پیروزی‌های خود نتیجه‌ثابتی بگیرد.^{۱۲} به تعبیری، اگر او در مملکتی یا دوره‌ای بود که مردم از روی رسم و عادت، اطاعت از سلاطین را بر خود واجب می‌دانستند، همانند چنگیز و تیمور، مشهور و معروف می‌شد. اما در عصر او وضع کشور به گونه‌ای بود که به جز شجاعت شخصی، بقیه خصوصیات و صفات او برخلاف مصلحت وقت بود.^{۱۳}

در نقد این دیدگاه، می‌توان گفت که از نظر روانی، امکان تغییر حال و روحیه، در جوانی که در آغاز سلطنت، هنوز بیست سال هم نداشت، وجود دارد و ممکن است در سایه‌القاءات دیگران و اغراق در شخصیت و توان خود، به کبر و غرور مبتلا شود. اما به نظر می‌رسد، تغییر حال و منش لطفعلی خان زند، بیش از آن که نتیجه رسیدن به قدرت باشد، متأثر از شرایط ایجادشده در دایره قدرت و تغییر حالت اطرافیان او بوده باشد و ظاهراً هم تنها بخش کوچکی از جامعه آماج خشم وی قرار گرفتند. زیرا شهریار زند، با وجود گفته‌های بالا، بعدها هم به عنوان اسطوره شجاعت و مظلومیت، در اذهان عامه باقی ماند و عوام از تمام کسانی که به او پشت کردند، تنفر داشتند.^{۱۴} شهامت، شجاعت و پایداری او به هنگام بلا و سختی، موضوع ترانه‌هایی شد که شاید، تا تاریخ زندیه مطرح است، آنان نیز زنده و شنیدنی باشند.^{۱۵}

در ادامه نظرات قبلی، برخی، رفتار نامناسب لطفعلی خان را با یهودیان ساکن قلمرو خود، باعث ایجاد کدورت میان وی و حاج ابراهیم کلانتر می‌دانند و بر این باورند که سلسله زندیه، احساسات ضد یهودی داشت و در اواخر عمر این سلسله، اتفاقات ناگواری برای یهودیان ایران رخ داد و شهریار زند، در شیراز و اصفهان، با آنان بدرفتاری کرد.^{۱۶} چنان که در اصفهان، پنج دختر یهودی و در شیراز هشت دختر را به زور به حرم سرای خود برد.^{۱۷}

اما آیا طغیان حاج ابراهیم، علیه لطفعلی خان زند، بر پایه احساسات مذهبی پنهان شده در درونش بوده و آیا هنوز وی به اعتقادات و باورهای آیین عبری در نمان عشق می‌ورزید و رفتار ناشایست شاهزاده زند، با هم مسلکان او، باعث جریحه دار شدن احساساتش به شکل شورش علیه شاه زند شده بود؟ البته در این که وضعیت عمومی یهودیان در عصر زندیه چندان مناسب نبود و آنان قرب و منزلت چندانی نداشتند^{۱۸}، سخنی نیست. اما هرگز نمی‌توان رفتار ناشایست لطفعلی خان را با یهودان، عامل مهمی در روگردانی حاج ابراهیم از خاندان زندیه دانست و ما به همان نسبت که نمی‌توانیم به عصمت و پاکی شاهزاده زند رأی دهیم و بر این باوریم که شرایط و

امکان چنین اعمالی برای جوان زیبا و قدرتمندی چون او مهیا بوده است، در تعیین میزان تعلق خاطر حاج ابراهیم به دین اجدادی نیز، نمی‌توانیم به صورت قطعی و علمی اظهار نظر کنیم. بنابراین امری که اثبات وجود آن غیرممکن است، چگونه می‌تواند زمینه ساز یک رویداد واقعی باشد؟

در همین راستا، بعضی قتل میرزامهدی، دوست و یار صمیمی حاج ابراهیم را به دست لطفعلی خان، علت بروز کدورت و دشمنی، بین شاه زند و کلانتر می‌دانند و بر این باورند که کشته شدن میرزامهدی، به تحریک مادر لطفعلی خان، باعث شد، حاج ابراهیم با از دست دادن یکی از بهترین دوستان خود، به این نتیجه برسد که تیغ قاطع دولت، به جای آن که در اختیار منطقی قوی باشد، در کف احساساتی جوشان و متغیر قرار گرفته است.^{۱۹} اما آیا به راستی می‌توان پذیرفت که حاج ابراهیم کلانتر، تنها به خاطر کشته شدن یک دوست بازاری، دست از حمایت خاندان زندیه برداشت و به سوی قاجاریه متمایل شد؟ حتی سرپرسی سایکس، که خود یکی از مدافعان این فرضیه است نیز، پس از بیان این نکته که عامل عدم همراهی و حمایت حاجی ابراهیم از لطفعلی خان، قتل میرزامهدی بود، اضافه می‌کند که احتمال دارد خیانت او، دلیل مشخص دیگری داشته باشد و حاجی، به این وسیله می‌خواست برای آن، عذر و بهانه‌ای بتراشد.^{۲۰}

دسته دیگری از محققان، حمله لطفعلی خان را به کرمان، باعث از هم پاشیدگی پیوند و ارتباط اعیان شیراز و در رأس آن حاج ابراهیم با وی می‌دانند و معتقدند؛ حمله نابه‌جای شاهزاده زند به کرمان، به زیان او تمام شد. حاکم کرمان، سید ابوالحسن خان کهکی، که قبل از هجوم لطفعلی خان، مایل به پذیرش سلطنت وی و پرداخت باج و خراج شده بود، دشمن او شد و سپاهیان زندیه، خسته و افسرده، با تلفات فراوان و بدون کسب کم‌ترین نتیجه‌ای به شیراز بازگشتند و اعیان شیراز، به این دلیل نسبت به تدبیر، صلاحیت و دوراندیشی او، دچار تردید شدند.^{۲۱} هنگامی که لطفعلی خان از کرمان برگشت، آشکارا به حاج ابراهیم سوءظن پیدا کرد. برخوردار خان، فرمانده سپاهیان زند در شیراز که مدعی بود، کلانتر قصد خیانت به خان زند را دارد در تشدید این بدگمانی نقش به‌سزایی ایفا کرد.^{۲۲} فسای نیز با تکیه بر دیدگاه ملکم، ریشه تیرگی رابطه خان زند و حاج ابراهیم را،

به تعبیری، اگر او در مملکتی یا دوره‌ای بود که مردم از روی رسم و عادت، اطاعت از سلاطین را بر خود واجب می‌دانستند، همانند چنگیز و تیمور، مشهور و معروف می‌شد. اما در عصر او وضع کشور به گونه‌ای بود که به جز شجاعت شخصی، بقیه خصوصیات و صفات او برخلاف مصلحت وقت بود

فسایی نیز با تکیه بر دیدگاه ملکم، ریشه تیرگی رابطه خان زند و حاج ابراهیم را، حمله بی نتیجه لطفعلی خان به کرمان می‌داند و اعتقاد دارد، سخنان فتنه‌انگیز برخوردارخان، تأثیری تدریجی در شهریار زند داشت. به تعبیر ملکم، برخوردارخان مردی ضعیف‌النفس و مغرور بود که از حاج ابراهیم توقع تعظیم و تکریم داشت و با بروز اختلاف بین او و کلانتر، سردار زندیه او را نزد لطفعلی خان به خیانت و خودسری متهم کرد و بذر کینه و تردید را در وجود خان زند کاشت.^{۲۳} به نقل از ابن عبدالکریم شیرازی، چون برخوردارخان خود را از طایفه زند، منسوب به لطفعلی خان و وارث سریر حکمرانی می‌دانست، از حاجی ابراهیم انتظار تعظیم و تکریم داشت.^{۲۴} براساس نظرات این گروه، لطفعلی خان، تحت تأثیر یکی از سران زندیه، نسبت به اعتماد و اطمینان اعیان و بزرگان شهری، دچار تردید شده و بادامن زدن به اختلاف، زمینه جدایی بین خود و بزرگان شیراز را فراهم کرده است. اما به نظر می‌رسد، بیش از آن که حمله به کرمان عامل تیرگی روابط خان زند با اعیان شیراز باشد، عدم حضور او در شیراز، توازن قدرت را به نفع طبقات صاحب نفوذ بازاری تغییر داد و این موضوع موجب پیدایش حوادث تلخ‌تری شد.

در مقابل دیدگاه اول، گروه دیگری از محققان معتقدند که ریشه اختلاف و نفاق بین حاج ابراهیم و شهریار زند از خود کلانتر مایه می‌گیرد و بر این باورند که کلانتر شیراز، در راستای هدف‌های قدرت طلبانه خود، در پی آن بوده است که در صورت امکان به کمک اعیان فارس، یک حکومت مستقل تشکیل دهد و با تشکیل ائتلافی از خان‌های دشتستان و گرمسیر، رضاقلی خان کازرونی و شیخ نصر، زمینه تشکیل یک دولت جدید را فراهم کند. برای تحقق این هدف، ابتدا باید لطفعلی خان را از بین می‌برد. بر مبنای مفاد پیمان‌نامه‌ای که بین او و خان‌های جنوب منعقد شد، مقرر شد که وقتی حاج ابراهیم، شیراز را فتح کرد، به کمک حاجی عبدالرحیم برادر خود، در سپاه لطفعلی خان، شهریار زند را در چادرش سر به نیست کنند.^{۲۵} صاحب کتاب «تاریخ گیتی‌گشا» نیز، بر این باور است که اعیان فارس، به رهبری حاجی ابراهیم کلانتر، طرح الفت و دوستی ریختند، علم طغیان برافراشتند و عهد کردند که همگی باهم در استحکام دولت بکوشند و هیچ‌ذی شوکتی را در فارس دست تسلط ندهند و زمام اختیار آن ولایت را به احدی نسپارند.^{۲۶} حتی نویسنده کتاب «ابراهیم کلانتر»، که نوشته خود را به طرفداری و حمایت از او به رشته تحریر در آورده است، تأکید دارد که تمام توان حاج ابراهیم، صرف این می‌شد که در مرحله اول ضمن برطرف کردن اختلافات «حیدری» و «نعمتی» در شیراز، شیرازی‌ها را متحد کند و در مراحل بعد، در فارس و ایران یک حکومت متمرکز و مقتدر که بر کل اوضاع مسلط باشد، برقرار کند و البته سرنخ کارها را نیز خود به دست داشته باشد.^{۲۷} بر مبنای این دیدگاه، حاج ابراهیم، یا یک غاصب حکومت بود که به دنبال فرصتی برای علنی کردن استقلال، از مجموعه رویدادها، استفاده لازم را برد و توانست به

کمک اعیان شیراز، تاحدی در تحقق هدف‌های خود موفق شود و یا خواجه نظام‌الملک دیگری، که در تضاد با تفکر ایلی و گریز از مرکز، به دنبال احیای یک حکومت متمرکز و قدرتمند بود. اما اگر واقعاً هدف حاجی ابراهیم، کسب و غصب قدرت و یا احیای حکومتی متمرکز در فارس و ایران بود، پس چرا در آخر آن را به آغا محمدخان قاجار تقدیم کرد؟ قبل از پاسخ‌گویی به این سؤال اساسی به دیدگاه سوم در مورد روی گردانی حاج ابراهیم کلانتر از لطفعلی خان زند، توجه می‌کنیم، زیرا بخشی از پاسخ پرسش بالا، در لابه‌لای این نگرش دریافت می‌شود. گروه دیگری از مورخان بر این باورند که حاج ابراهیم کلانتر، برای حفظ منافع طبقاتی و حفاظت از جان و مال خویش و خانواده‌اش، لطفعلی خان زند را رها کرد و در لحظاتی که می‌توانست با حمایت، قدرت و نفوذ خود، مانع سرنگونی زندیه شود، از شهریار زند روی برگرداند و به سقوط او رضایت داد. در این بین، برخی علت عدم حمایت حاج ابراهیم از خان زند را تنها برای حفظ جان و مال می‌دانند و معتقدند که حاجی، به عنوان یک تاجر و بازرگان که به دنبال ثبات، آرامش، امنیت و حفظ منافع شخصی خویش بود، تشخیص داد که قاجاریه بهتر از زندیه می‌تواند امنیت و ثبات ایران را تأمین کند.^{۲۸} بنابراین کلانتر شیراز که اعتقاد داشت در عهد اقتدار لطفعلی خان به جایی نخواهد رسید و ممکن است روزگارش تباه هم شود، به خاطر حفظ جان خود، شهریار زند را از شیراز راند.^{۲۹} اما برخی دیگر بر این باورند که انگیزه و هدف حاجی ابراهیم کلانتر، از عدم همراهی با شاه زند، تنها حفظ جان خود و تحقق هدف‌های شخصی نبوده است بلکه هدف او نجات کشور و رهایی مردم از گرداب جنگ‌های داخلی

حمله بی نتیجه لطفعلی خان به کرمان می‌داند و اعتقاد دارد، سخنان فتنه‌انگیز برخوردارخان، تأثیری تدریجی در شهریار زند داشت.^{۲۲} به تعبیر ملکم، برخوردارخان مردی ضعیف‌النفس و مغرور بود که از حاج ابراهیم توقع تعظیم و تکریم داشت و با بروز اختلاف بین او و کلانتر، سردار زندیه او را نزد لطفعلی خان به خیانت و خودسری متهم کرد و بذر کینه و تردید را در وجود خان زند کاشت.^{۲۳} به نقل از ابن عبدالکریم شیرازی، چون برخوردارخان خود را از طایفه زند، منسوب به لطفعلی خان و وارث سریر حکمرانی می‌دانست، از حاجی ابراهیم انتظار تعظیم و تکریم داشت.^{۲۴} براساس نظرات این گروه، لطفعلی خان، تحت تأثیر یکی از سران زندیه، نسبت به اعتماد و اطمینان اعیان و بزرگان شهری، دچار تردید شده و بادامن زدن به اختلاف، زمینه جدایی بین خود و بزرگان شیراز را فراهم کرده است. اما به نظر می‌رسد، بیش از آن که حمله به کرمان عامل تیرگی روابط خان زند با اعیان شیراز باشد، عدم حضور او در شیراز، توازن قدرت را به نفع طبقات صاحب نفوذ بازاری تغییر داد و این موضوع موجب پیدایش حوادث تلخ‌تری شد.

در مقابل دیدگاه اول، گروه دیگری از محققان معتقدند که ریشه اختلاف و نفاق بین حاج ابراهیم و شهریار زند از خود کلانتر مایه می‌گیرد و بر این باورند که کلانتر شیراز، در راستای هدف‌های قدرت طلبانه خود، در پی آن بوده است که در صورت امکان به کمک اعیان فارس، یک حکومت مستقل تشکیل دهد و با تشکیل ائتلافی از خان‌های دشتستان و گرمسیر، رضاقلی خان کازرونی و شیخ نصر، زمینه تشکیل یک دولت جدید را فراهم کند. برای تحقق این هدف، ابتدا باید لطفعلی خان را از بین می‌برد. بر مبنای مفاد پیمان‌نامه‌ای که بین او و خان‌های جنوب منعقد شد، مقرر شد که وقتی حاج ابراهیم، شیراز را فتح کرد، به کمک حاجی عبدالرحیم برادر خود، در سپاه لطفعلی خان، شهریار زند را در چادرش سر به نیست کنند.^{۲۵} صاحب کتاب «تاریخ گیتی‌گشا» نیز، بر این باور است که اعیان فارس، به رهبری حاجی ابراهیم کلانتر، طرح الفت و دوستی ریختند، علم طغیان برافراشتند و عهد کردند که همگی باهم در استحکام دولت بکوشند و هیچ‌ذی شوکتی را در فارس دست تسلط ندهند و زمام اختیار آن ولایت را به احدی نسپارند.^{۲۶} حتی نویسنده کتاب «ابراهیم کلانتر»، که نوشته خود را به طرفداری و حمایت از او به رشته تحریر در آورده است، تأکید دارد که تمام توان حاج ابراهیم، صرف این می‌شد که در مرحله اول ضمن برطرف کردن اختلافات «حیدری» و «نعمتی» در شیراز، شیرازی‌ها را متحد کند و در مراحل بعد، در فارس و ایران یک حکومت متمرکز و مقتدر که بر کل اوضاع مسلط باشد، برقرار کند و البته سرنخ کارها را نیز خود به دست داشته باشد.^{۲۷} بر مبنای این دیدگاه، حاج ابراهیم، یا یک غاصب حکومت بود که به دنبال فرصتی برای علنی کردن استقلال، از مجموعه رویدادها، استفاده لازم را برد و توانست به

بوده است^{۳۰} و معتقدند که علت جدایی حاجی از خان زند، و پیوستن او به خاندان قاجار، این بود که مردم ایران را از شر و زیان جنگ‌های خانگی خانمان سوز که بر سر به دست آوردن سلطنت انجام می‌شد، نجات دهد. زیرا مردم می‌خواستند کسی پادشاه ایران شود که بر بزرگی و شوکت ایران بیفزاید و فرقی نمی‌کرد که این شخص، خان زند باشد یا خان قاجار.^{۳۱} سرجان ملکم که با شخص حاج ابراهیم ملاقات و گفت‌وگو داشت نیز در این زمینه می‌نویسد: «حاجی، همیشه می‌گفت که یکی از مقاصد کلی وی، از عدم یاری لطفعلی خان زند، خلاصی ملک از صدمات جنگ‌هایی بود که مرتباً بر سر سلطنت بر پا می‌شد و در این بین، به جز عده کمی از سپاهیان دزد و دغل باز، برای بقیه مهم نبود که زندی بر تخت باشد یا قجری، لیکن همه خواهان ایرانی قوی و آرام بودند.»^{۳۲} بر مبنای این دیدگاه، حاج ابراهیم، از همان ابتدا به دنبال خلع زندیه و رهایی خود و ایران از چنگال جنگ‌های داخلی بود و بنابراین برای خشی کردن قدرت خان زند، اتحادیه‌ای از یاران بازاری و دوستان کاسب شیرازی خود تشکیل داد تا بتواند در برابر حوادث و دگرگونی‌ها مقاومت کنند و برای حفظ انتظامات شهر نیز، سپاه کوچکی تشکیل داد و رهبری آن را به محمدحسن خان، برادر کوچک‌تر خود داد.^{۳۳} بر این اساس حاج ابراهیم، از همان آغاز، در پی خلع زندیه بود و حمله محمدخان قاجار به شیراز، همراه خروج ناشیانه لطفعلی خان زند از این شهر، زمینه لازم را برای تحقق نیت او فراهم کرد.

اما آیا خیانت حاجی به شاهزاده زند، برای نجات ایران بوده است و یا او به خاطر حفظ جان، از خاندان زندیه روی گردان شده است؟ ما در بحث پایانی، به این ابهامات پاسخ می‌دهیم. لیکن در این جا تنها تکرار این نکته اساسی لازم است که حاج ابراهیم، در راه به قدرت رسیدن جعفرخان و لطفعلی خان، از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. آغامحمدخان، در حمله اول خود به شیراز، با وجود آن که در خارج از شیراز سپاهیان زندیه را شکست داد و تعدادی از امیران و سربازان خان زند را به اسارت گرفت،^{۳۴} اما پس از یک ماه محاصره شیراز، ناامیدانه به تهران بازگشت. حال اگر دشمنی حاج ابراهیم با خان زندیه، ریشه دیرینه داشت، عدم حضور شهریار زند در پایتخت، به همراه هجوم خان قاجار، بهترین فرصت برای گرفتن انتقام بود. لیکن برخلاف انتظار، او در طول حمله دوم خان قاجار به شیراز نیز، به لطفعلی خان زند وفادار ماند.

استنتاج نهایی

حقیقت آن است که هیچ کدام از علل و عواملی که به عنوان علت بروز تیرگی و عداوت، بین حاج ابراهیم و لطفعلی خان زند، بر شمرده شد، نمی‌تواند به عنوان علت تام مورد استناد قرار گیرد. بدرفتاری خان زند با یهودیان، یا حمله به کرمان و قتل میرزا مهدی

حتی «سرپرستی سایکس»، که خود یکی از مدافعان این فرضیه است نیز، پس از بیان این نکته که عامل عدم همراهی و حمایت حاجی ابراهیم از لطفعلی خان، قتل میرزامهدی بود، اضافه می‌کند که احتمال دارد خیانت او، دلیل مشخص دیگری داشته باشد و حاجی، به این وسیله می‌خواست برای آن، عذر و بهانه‌ای بتراشد

و تغییر رفتار لطفعلی خان با اطرافیان، شاید تنها علت‌های ثانویه باشند. تمایل حاج ابراهیم به تشکیل حکومت مستقل در فارس و یا یک دولت اتلافی در جنوب نیز، بیش از آن که انگیزه و محرک حاج ابراهیم در روی گردانی از خاندان زندیه باشد، نتیجه و پیامد این تیرگی روابط است. بنابراین باید به گونه دیگری به بررسی و تجزیه و تحلیل این رویداد تاریخی پرداخت. در بحث‌های قبل، اشاره کردیم که شاهزاده زند، به همت اعیان شیراز و به ویژه کلانتر، توانست به حکومت هفتاد روزه صیدمرادخان خاتمه دهد و به پاس این محبت، در ابتدا با طبقات صاحب نفوذ شهری به مدارا و مهربانی رفتار کرد. این رشته پیوند و الفت و عطفیت، در جریان دو حمله محمدخان به پایتخت زندیه نیز حفظ شد و خان زند، بعد از انبار کردن آذوقه و مجهز کردن سپاه، چون از هجوم خان قاجار آسوده خاطر شد، به کرمان حمله کرد.^{۳۵} در جریان غیبت خان زند از شیراز، بین سران زندیه به رهبری برخوردار خان و اعیان شهری به فرمان حاج ابراهیم کلانتر، نزاع شدت گرفت.

نگاهی به ساختار اجتماعی و روح جمعی جامعه شیراز در این دوره، حاکی از حاکمیت نظام «میلتاریستی» بر حیات اجتماعی است و در چنین ساختاری، سپاهیان و نظامیان که خود را حافظ تاج و تخت سلطنت می‌دانند، سعی می‌کنند اهرام قدرت را در دست خویش نگه دارند و دیگر طبقات را زیر سلطه خویش قرار دهند. حال اگر می‌بینیم که شهریار زند به محض آسودگی خیال از حمله خان قاجار، سپاه خود را به سوی کرمان می‌فرستد و برخوردار خان، از اعیان شیراز، تقاضای تکریم و تعظیم دارد، نباید چندان تعجب کنیم. زیرا هر دو جریان، در قالب نظام میلتاریستی قابل توجیه است و بر همان اساس، خان زند، نیروی نظامی را به نوعی مشغول می‌سازد تا علیه خود او شورش نکنند و سردار زندیه نیز بر اساس همان بینش، حاج ابراهیم کلانتر را به خیانت و خودسری متهم می‌کند. بنابراین می‌توان حمله به کرمان را آغاز تیرگی روابط خان زند و حاج ابراهیم، به حساب آورد. اما نه به دلیل ناکافی و بی نتیجه بودن کار

خود، عبدالرحیم خان و محمدعلی خان، که در رکاب لطفعلی خان بودند، رسانید و آنان نیز سپاه زندیه را متلاشی کردند و خان زند تنها، با طهماسب خان فیلی و هفتاد نفر دیگر، به سوی شیراز برگشت و در ناحیه «ابرج» و «دشتک» از وقایع شیراز باخبر شد و سعی کرد با تطمیع و ترغیب، حاج ابراهیم را به سوی خود متمایل کند. اما کلانتر که دیگر هیچ امیدی به لطف و محبت خان زند نداشت، نه تنها او را به شهر راه نداد، بلکه برای رهایی از طغیان احتمالی سپاهیان ایلاتی طرفدار زندیه، با حیل و ترفند، آن‌ها را پس از ثبت و ضبط اموال، به همراه زن و فرزندان از شیراز بیرون کرد و سپاهی را به فرماندهی رضاعلی خان شاهسون، به مقابله با خان زند فرستاد.^{۲۱} سیاست حاج ابراهیم در اتحاد باخان‌های جنوب مؤثر واقع شد و به جز میرعلی خان داوری، حاکم «بندر ریگ»، بقیه از مساعدت و یاری خان زند خودداری کردند و او موفق شد با اخراج تعداد دیگری از لشکر ایلاتی، پایتخت زندیه را تحت حاکمیت و سیطره خود قرار دهد و ظاهراً قصد داشت در سایه اتحاد باخان‌های جنوب و بدون اتکا به نیروی قبایل، خود شخصاً زمام امور را در دست بگیرد. اما اگر قصد حاج ابراهیم کلانتر، ایجاد نظام سیاسی متمرکز و مستقل بود، پس چرا به خان قاجار متوسل شد و در نهایت شیراز را به او تقدیم کرد؟

شواهد تاریخی، حکایت از آن دارد که وقتی حاج ابراهیم کلانتر، از شکست سپاهیان اعزامی خود در برازجان و کازرون، باخبر شد، سران همیمان خود را در مجلسی گرد هم جمع کرد و ضمن شرح اوضاع و توجیه عدم استطاعت و قدرت پایداری شیراز در مقابل لطفعلی خان زند، برای دعوت از آغامحمدخان با آنان نظرخواهی و مشورت کرد.^{۲۲} پس از جلب نظر آنان، حاجی علی قلی خان کازرونی، را با یک هزار رأس مادیان گله زندیه، نزد خان قاجار فرستاد و از او درخواست کرد که سپاهی را برای یاری، اعزام کند و چند تن از افراد امین بارگاه را، جهت ثبت و ضبط اسباب و ااث دولت زندیه، بفرستد.^{۲۳} این پیغام، در آذربایجان به آغامحمدخان رسید و او ضمن اظهار خوشحالی از وضعیت پیش آمده، برای پاسخ به عنایت و لطف حاج ابراهیم به او، لقب خان عطا کرد. و نیز او را به «بیگلربیگی» فارس منصوب کرد. از این زمان، حاج ابراهیم به عنوان عامل و دست‌نشانده خان قاجار، زمینه ورود او را به پایتخت زندیه فراهم کرد و

آغامحمدخان در ۱۸
شوال ۱۲۰۶ هـ
(۱۷۹۲ م) وارد شهر
شیراز شد.

اما به راستی چه
عواملی سبب گرایش
حاج ابراهیم به طرف



لطفعلی خان و یا تلفات سپاهیان او، بلکه به دلیل کوتاهی خان زند در گماشتن برخوردار خان به عنوان جانشین نظامی خود در شیراز که زمینه بدگمانی اعیان شهر را نسبت به حکومت خود فراهم کرد. گرچه در ابتدا وانمود کرد که به کلانتر هیچ سوءظنی ندارد، ولی از اعمال و رفتارش نمایان بود که دیگر آن احترام و اعتماد قبلی را به حاج ابراهیم ندارد.^{۲۴} و اگر در ابتدا اندک اعتماد و اطمینانی بین خان زند و کلانتر وجود داشت، حوادث و رویدادهای بعدی، این اعتماد را از بین برد. دقیقاً از این زمان بود که رفتار و برخورد لطفعلی خان نسبت به دیگران تغییر یافت و باعموم ارباب رجوعانی که داشت، بنای سخت‌گیری را گذاشت.^{۲۵} برخورد شتاب‌زده و غیر عقلانی خان زند با کلانتر، بعد از مراجعت از کرمان نیز، به حدی غیر معقول بود که حاج ابراهیم برای رهایی از بحرانی که زندگی مادی و معنوی او را تهدید می‌کرد، دست به واکنش زد و تلاش کرد تا در داخل و خارج شیراز، اهرم‌های قدرت را از دست خان زند خارج کند. لطفعلی خان هم گرچه از طریق میرزا حسین، والی فارس، از نیت‌ها و نقشه‌های حاج ابراهیم باخبر شده بود، اما برخلاف برخی نوشته‌ها، نه به دلیل ترس از قدرت و نفوذ کلانتر^{۲۶} و نه حتی به خاطر بزرگ منشی و شهامت^{۲۷}، بلکه بیش‌تر به دلیل غرور و تکبر، به هشدارهای والی فارس اعتنایی نکرد و دوباره هنگام حرکت به سوی اصفهان، در اوائل ذی‌الحجه ۱۲۰۵ هـ. ق، برخوردار خان و محمدعلی خان زند را در شیراز مأمور حفاظت از دروازه، حصار و برج قلعه آرگ کرد و برای جلوگیری از شورش احتمالی حاج ابراهیم، میرزا محمد، فرزند ارشد وی را به عنوان گروگان همراه خود برد و به خیال خود، کلانتر را خلع سلاح کرد. ولی کلانتر از این زمان که مطمئن شده بود میزان بی‌اعتمادی بین او و شهریار زند تا حد غیر قابل تصویری افزایش یافته است، از سادگی و غرور سران زندیه نهایت استفاده را برد و آن‌ها را به بهانه مشورت، به خانه دعوت کرد و به کمک محمدحسین خان آن‌ها را دستگیر و زندانی کرد و برای انحراف اذهان عمومی و جلوگیری از عکس‌العمل طرفداران زندیه در شیراز، اعلام کرد که حکم دستگیری سران زندیه، از سوی لطفعلی خان زند رسیده است. ظاهراً باید این حربه سیاسی، مؤثر واقع شده باشد، زیرا به نقل جونز، که در همین زمان در شیراز به سر می‌برد، مردم ساکت و آرام بودند و گمان می‌کردند آنچه می‌گذرد مطابق

دستورات خان زند
است.^{۲۸} سپس حاج
ابراهیم، خبر
دستگیری برخوردار
خان را در ۲۶
ذی‌الحجه ۱۲۰۵
هـ. ق، به برادران

آغامحمدخان شد؟ و آیا تنها شجاعت لطفعلی خان زند و شکست های مکرر کلانتر از او، باعث شد که حاج ابراهیم از نیت های خود دست بردارد و به خان قاجار پناه ببرد؟ صاحب کتاب «تاریخ زندیه»، می گوید: «به اعتقاد حاج ابراهیم، خان قاجار با قهر و غلبه، بر فارس نیز همانند سایر جاها مسلط می شد. پس بهترین تدبیر، پیوستن به او و دعوت از وی برای آمدن به شیراز بود.»^{۴۴} اما به نظر می رسد برخلاف این دیدگاه، حاج ابراهیم به دلیل ترس از غلبه و پیروزی دوباره خان زند و بیم از انتقام احتمالی او، به سوی خان قاجار متمایل شده است و این گرایش کاملاً به اجبار و از سر ناچاری صورت گرفت. اگر بتوان به تمامی نوشته های تاریخی در این زمینه، اعتماد کرد، می توان گفت که با وجود لطف و عنایت کلانتر شیراز، خان قاجار چندان اعتماد و اطمینانی به او نداشته است. اعتمادالسلطنه در این باره، داستانی را نقل می کند که گویای بخشی از ادعای قبلی است: آغامحمدخان، شبی حاج ابراهیم را به حضور طلبید و به او گفت: تو، من و لطفعلی خان را به جان هم انداختی، و خود آسوده در شیراز نشستی تا دو صاحب داعیه و مدعی به جان هم افتادند و تو در این میانه آسوده خاطر مانده و بعداً طرف اعتنای یکی واقع شوی. اما ما تدبیر تو را دانسته و متوجه شدیم که اگر لطفعلی خان زند در وهله اول مغلوب و منکوب شود، دیگر تو سرداران ما را به شیراز راه نخواهی داد و ما مجبور بودیم تا با تو نیز جنگ نماییم. لذا برای سهولت کار، هرکسی را که به دفع خان زند می فرستادیم به او سفارش کردیم تا در جنگ با او تبلی کند و خود را مغلوب سازد.^{۴۵} این حکایت، می تواند بیانگر این نکته باشد که، اولاً هدف حاج ابراهیم، به عنوان نماینده طبقات شهری، رهایی از سیطره و قدرت نیروی قبایل و ایلات و تشکیل نظام سیاسی تقریباً مستقل بوده است و دوم این که خان قاجار نیز از نیت حاجی با خبر بوده و توانسته است در سایه ترس کلانتر از لطفعلی خان، او را به پیوستن به سوی خود وادار کند. به استناد شواهد تاریخی، خان قاجار نیز، نه تنها خود اعتماد چندان به کلانتر نداشت و هنگام حرکت از شیراز به سوی تهران، فرزند ۹ ساله حاج ابراهیم، اسداله خان، را همراه مادرش، که از اعیان دشتستان بود، به عنوان گروگان با خود برد،^{۴۶} بلکه حتی به جانشین خود، فتحعلی خان نیز سفارش کرد که مواظب حاج ابراهیم خان کلانتر باشد و به محض فراهم شدن فرصت، او را بکشد.^{۴۷} حاج ابراهیم نیز از بی اعتمادی خان قاجار در رنج بود و یک بار ضمن مشورت با اطرافیان، تصمیم گرفت از دست خان قاجار فرار کند و به دشتستان برود تا بتواند از آن جا به سوی هندوستان حرکت کند. اما ظاهراً، دوستان هم پیمان او، از بیم مؤاخذه و انتقام آغامحمدخان، او را از رفتن منصرف کردند.^{۴۸} شاید اگر بنیان گذار سلسله قاجاریه، به مرگ زودهنگام و ناگهانی در آغاز سلطنت خود دچار نمی شد، سرنوشت دیگری در انتظار حاج ابراهیم کلانتر بود، اما پس از قتل خان قاجار و بروز هرج و مرج در ایران، که شاهزادگان

بر مبنای این دیدگاه، حاج ابراهیم، یا یک غاصب حکومت بود که به دنبال فرصتی برای علنی کردن استقلال، از مجموعه رویدادها، استفاده لازم را برد و توانست به کمک اعیان شیراز، تاحدی در تحقق هدف های خود موفق شود و یا خواجه نظام الملک دیگری، که در تضاد با تفکر ایلی و گریز از مرکز، به دنبال احیای یک حکومت متمرکز و قدرتمند بود

قاجار، برای تصاحب قدرت و تقسیم ثروت به جان هم افتاده بودند حاج ابراهیم، بار دیگر هنر تدبیر خود را نشان داد و با حمایت و پشتیبانی از فتحعلی خان، موفق شد که احترام و اعتماد او را جلب کند و مدت پنج سال در عصر سلطنت وی، متصدی مقام صدارت و وزارت شود. لیکن در ذیحجه ۱۲۱۵ هـ. ق (۱۸۰۰ م)، شاه قاجار به او، خاندان و بستگانش خشم گرفت و حاج ابراهیم پس از قطع زبان و کور شدن چشمان، از تهران به قزوین فرستاده شد و در آن جا به قتل رسید. فرزندان و برادران او نیز در کاشان، اصفهان، بروجرد و شیراز به همین سرنوشت دچار شدند.

اما آیا قتل او تحقق سفارش آغامحمدخان به جانشین خود بود که در این زمان به انجام رسید و یا این که علت های دیگری داشت؟ برخی معتقدند، ثروت و قدرت خانواده کلانتر، یکی از اسباب مهم قتل عام او و خاندانش به شمار می رود. زیرا حاج ابراهیم و بستگان او، تقریباً بر نیمی از ایران اعمال نفوذ داشتند و همین امر، حسادت درباریان را نسبت به او بر می انگیخت و در نتیجه آن، شاه جوان و کم تجربه را دچار توهم و ترس می کرد.^{۴۹} بعضی دیگر، بر این باورند که حاج ابراهیم، اولین قربانی چنگال بیرحم استعمار خارجی است و اعتقاد دارند که تنها گناه غیر قابل عفو وی، این بود که مانع از لشکرکشی فتحعلی شاه به افغانستان شد و اجازه نداد که ایران، طعمه سیاست خارجی بیگانگان شود.^{۵۰} در این بین، مورخان هم، تکبر و غرور حاج ابراهیم را عامل سرنوشتی قدرت و صدارت او می دانند و معتقدند که او در نمان و آشکار، پادشاه وقت را سرزنش و نکوهش می کرد و مخالفان و یاغیان را، با نوشتن نامه، به شرارت و فساد تحریک و به اعیان و اشراف درباری، و بی حرمتی می کرد و بستگان او نیز در ایالت و ولایات، بر رعایا ظلم و ستم می کردند. چون این اعمال، به سمع و نظر فتحعلی شاه رسانده شد، زمینه نابودی او و خاندانش را فراهم کرد.^{۵۱} به نظر می رسد دیدگاه اخیر، بیش از آن که بیان کننده علل سقوط قدرت و منزلت حاج ابراهیم کلانتر باشد، تداعی گزینش و روش خاص تاریخ نگاری در ایران و بیانگر جو آلوده دربار قاجار نسبت به ساختار دیوانی، و ادامه روندی باشد که ابراهیم کلانتر را مجبور به روی گردانی از خاندان زندیه کرد. ظاهراً فتحعلی خان نیز مانند عموی خود آغامحمدخان، اعتماد چندان به حاج

نتیجه

داستان روی گردانی حاج ابراهیم کلانتر شیرازی از خاندان زندیه، و بی‌اعتمادی او به سلسله قاجاریه، تداوم یک روند تاریخی است که بارها در قالب جدال اهل قلم و اهل شمشیر، بر روی صحنه سیاسی این سرزمین به نمایش درآمده است. در بیش‌تر این جدال‌ها، به دلیل ساختار ضعیف و ناهمگون دیوان‌سالاری، برنده اصلی، نظامیان بوده‌اند. حاج ابراهیم خان کلانتر نیز با وجود همه تلاشی که برای تحکیم قدرت شاهان زندیه و قاجاریه کرد، هیچ‌گاه نتوانست اهل شمشیر را به پذیرش یک رژیم حقوقی، برای تداوم حیات اهل قلم و تدبیر راضی کند و خود نیز قربانی روند و جریانی شد که اسلاف او، خواجه نظام‌الملک، خواجه رشیدالدین فضل‌اله، ابوعلی میکالی و... طی کرده بودند و بعداً اخلافش، ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، میرزا تقی خان امیرکبیر و... به همان سرنوشت دچار شدند. او را به خیانت در تاریخ ایران متهم کرده و در مرگ شهریار زند مرثیه‌ها سروده‌اند. اما اگر روند تاریخ‌نگاری ما، از قالب ملودرام خارج شود و شخصیت‌های تاریخی، تنها از دیدگاه سیاه و سفید، و خائن و خادم، نکوهش و یا ستایش نشوند، آن‌گاه ما نکات ارزنده‌ای را نیز در زندگی حاج ابراهیم خان کلانتر متوجه خواهیم شد.

ابراهیم نداشته است. شاید حضور میرزا محمد شفیع مازندرانی، در کنار حاج ابراهیم کلانتر، در ابتدای سلطنت فتحعلی شاه^{۵۲} نیز دلیلی بر این ادعا باشد که با وجود تلاش کلانتر در به قدرت رساندن خان قاجار، وی اطمینان چندانی به اعتمادالدوله نداشته است و اگر در تحقق سفارش بانی سلسله قاجاریه و نیز مجازات و قتل حاج ابراهیم تأخیری صورت گرفت، نه ناشی از فراموشی وصیت آغامحمدخان و نه نشان از دوستی عمیق و پایداری فتحعلی خان با یک دیوان‌سالار ایرانی بود، بلکه به سبب درگیری خان قاجار با مدعیان، و تلاش برای تحکیم قدرت بوده است. زیرا مدت پنج سال از دوره سلطنت فتحعلی شاه، از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۱۷ هـ، را باید دوره کشمکش‌های داخلی و دوره شکل‌گیری و قوام حاکمیت قاجار دانست و در تمام این مدت، شاه قاجار در آذربایجان و خراسان، و سرداران او در فارس و ولایت‌های غربی ایران، به قلع و قمع مخالفان مشغول بودند.^{۵۳} بنابراین می‌توان گفت که اگر دوره صدارت حاج ابراهیم کلانتر، پنج سال به طول انجامید، بیش‌تر ناشی از گرفتاری و تلاش فتحعلی شاه برای ایجاد امنیت بود و او پس از فراغت از اغتشاشات داخلی، زمینه قتل حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله را فراهم کرد.



- پی‌نویس‌ها:
۱. لوی، حبیب. تاریخ یهود ایران. کتاب‌فروشی یهودا بروخیم - تهران: ۱۳۳۹، ج ۳ ص ۴۹۶.
 ۲. اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. صدورتواریخ. محمد مشیری. شرکت افست. ۱۳۷۵. ص ۱۷.
 ۳. کلانتر، میرزا محمد. روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس. عباس اقبال آشتیانی. انتشارات سنایی و طهوری. ۱۳۶۲. ص ۱۰۸.
 ۴. علی رضا الشریف، میرزا عبدالکریم. ذیل تاریخ گیتی گشا. سعید نفیسی. انتشارات اقبال. تهران: ۱۳۶۳، ص ۳۳۹.
 ۵. ابن عبدالکریم شیرازی، علیرضا. تاریخ زندیه (جان‌نشینان کریم خان زند). به کوشش ارنست بیتر. ترجمه غلامرضا ورهرام. نشر گستره. تهران: ۱۳۶۵، ص ۴۵.
 ۶. علی رضا الشریف، میرزا عبدالکریم. ذیل تاریخ گیتی گشا. ص ۳۴۲.
 ۷. روزنامه میرزا محمد کلانتر. ص ۹۱.
 ۸. ابن عبدالکریم شیرازی، علیرضا. تاریخ زندیه. ص ۷۰.
 ۹. غفاری کاشانی، احمد بن محمد. تاریخ نگارستان. آقا مرتضی مدرس گیلانی. کتاب‌فروشی حافظ. ۱۴۰۴. ص ۴۲۸.
 ۱۰. سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران. سید محمد تقی فخر داعی گیلانی. دنیای کتاب. تهران: ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۱۸.
 ۱۱. آشتیانی، عباس اقبال. تاریخ مفصل ایران. محمد دبیر سیاقی. انتشارات خیام، ص ۷۵۲.
 ۱۲. ملکم، سرجان. تاریخ ایران. ترجمه میرزا حیرت. بی‌نا. بمبئی: ۱۸۷۶، ج ۲، ص ۴۲۹.
 ۱۳. برارون، ادوارد. یک سال در میان ایرانیان. ذبیح‌الله منصوری. کانون معرفت. بی‌تا. ص ۲۵۷.
 ۱۴. جوزن، سرهارد فورد. آخرین روزهای لطفعلی خان زند. همان‌ناطق. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۵۳. ص ۸.
 ۱۵. لوی، حبیب. تاریخ یهود ایران. ج ۳ ص ۵۰۸.
 ۱۶. همان. ص ۴۹۶.
 ۱۷. نیبور، کارستن. سفرنامه نیبور. پرویز رجبی. انتشارات توکا. ۱۳۵۴. ص ۱۵۵.
 ۱۸. سیاوش، ابراهیم. ابراهیم کلانتر. شرکت سهامی وحید. تهران: ۱۳۴۸، ص ۷۸.
 ۱۹. سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران. ج ۲. ص ۴۱۳.
 ۲۰. شعبانی، رضا. تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه. سمت. ۱۳۷۷. ص ۱۷۴.
 ۲۱. انتشارات پری، جان. کریم خان زند (تاریخ ایران ۱۷۴۷-۱۷۴۹). علی محمد ساکی. انتشارات فراز. ۱۳۶۵. ص ۴۱۳.
 ۲۲. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن. فارس‌نامه ناصری. منصور رستگار فسایی. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۷. ج ۲. ص ۶۴۵.
 ۲۳. ملکم، سرجان. تاریخ ایران. ج ۲. ص ۴۱۷.
 ۲۴. ابن عبدالکریم شیرازی، علیرضا. تاریخ زندیه. ص ۸۰.
 ۲۵. جوزن، سرهارد فورد. آخرین روزهای لطفعلی خان زند. ص ۳۴.
 ۲۶. علی رضا الشریف، میرزا عبدالکریم. ذیل تاریخ گیتی گشا. ص ۳۵۰.
 ۲۷. سیاوش، ابراهیم. ابراهیم کلانتر. ص ۶۱.
 ۲۸. فوران، جان. تاریخ تحولات اجتماعی ایران. احمد تدین. خدمات فرهنگی رسا. ۱۳۷۷. ص ۱۴۷.
 ۲۹. اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. صدورتواریخ. ص ۱۹.
 ۳۰. سیاوش، ابراهیم. ابراهیم کلانتر. ص ۹۲.
 ۳۱. غفاری کاشانی، احمد بن محمد. تاریخ نگارستان. ص ۴۳۹.
 ۳۲. ملکم، سرجان. تاریخ ایران. ج ۲. ص ۴۱۹.
 ۳۳. سیاوش، ابراهیم. ابراهیم کلانتر. ص ۶۰.
 ۳۴. مفتون دنبللی، عبدالرزاق. مآثر سلطانیه. به اهتمام غلامحسین صدری افشار. انتشارات ابن سینا. ۱۳۵۱. ص ۲۰.
 ۳۵. جوزن، سرهارد فورد. آخرین روزهای لطفعلی خان زند. ص ۱۰.
 ۳۶. ملکم، سرجان. تاریخ ایران. ج ۲. ص ۴۱۷.
 ۳۷. ابن عبدالکریم شیرازی، علیرضا. تاریخ زندیه. ص ۸۱.
 ۳۸. حسین فسایی، حاج میرزا حسن. فارس‌نامه ناصری. ص ۶۴۶. ملکم، سرجان. تاریخ ایران. ج ۲. ص ۴۱۸.
 ۳۹. جوزن، سرهارد فورد. آخرین روزهای لطفعلی خان زند. ص ۳۳.
 ۴۰. همان. ص ۲۶.
 ۴۱. علی رضا الشریف، میرزا عبدالکریم. ذیل تاریخ گیتی گشا. ص ۳۴۸.
 ۴۲. خوب نظر، حسن. جان‌نشینان کریم خان. انتشارات دانشگاه پهلوی. ۱۳۵۴. ص ۷۵.
 ۴۳. علی رضا الشریف، میرزا عبدالکریم. ذیل تاریخ گیتی گشا. ص ۳۵۲.
 ۴۴. ابن عبدالکریم شیرازی، علیرضا. تاریخ زندیه. ص ۸۵.
 ۴۵. اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. صدورتواریخ. ص ۲۹.
 ۴۶. ابن عبدالکریم شیرازی، علیرضا. تاریخ زندیه. ص ۱۰۲.
 ۴۷. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن. فارس‌نامه ناصری. ج ۲. ص ۶۵۵.
 ۴۸. علی رضا الشریف، میرزا عبدالکریم. ذیل تاریخ گیتی گشا. ص ۳۷۴.
 ۴۹. سیاوش، ابراهیم. ابراهیم کلانتر. ص ۳۳۴.
 ۵۰. محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹. شرکت اقبال. ۱۳۴۴. ج ۱. ص ۱۲۵.
 ۵۱. اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. صدورتواریخ. ص ۳۱.
 ۵۲. همان. ص ۲۳.
 ۵۳. شمیم، علی اصغر، ایران در عصر سلطنت قاجار. انتشارات علمی. تهران: ۱۳۷۲، ص ۵۸.

